



فلسوفان تاریخ

● افسانه شیرعلی زاده

- فلسفه تاریخ؛ مجموعه مقالات از دایرةالمعارف فلسفه
- به سرپرستی پل ادواردز
- ترجمه بهزاد سالکی
- انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵، ۳۲۲ صفحه

۸. نظریه نقش مردان بزرگ در تاریخ - Great Man Theory in History؛ نوشته رابرت استاور Rabert Storer؛ تاریخ‌گرایی Historicism؛ نوشته موریس مندلباوم Maurice Mandelebaum؛

۹. علوم روحی Geisteswissenschaften؛ نوشته چارلز فرانکل Charles Frankel؛

۱۰. اندیشه پیشرفت Progress, The Idea of؛ نوشته چارلز فرانکل Charles Frankel؛

۱۱. جامعه‌شناسی معرفت Sociology of Knowledge؛ نوشته ورنر استراک Werner Strak؛

۱۲. جیام باتیستا ویکو Giambattista Vico؛ نوشته پاتریک گاردینر Patrick Gardiner؛

۱۳. یوهان گوتفرد هردر Johann Gottfrid Herder؛ نوشته پاتریک گاردینر Patrick Gardiner؛

۱۴. اسوالد اشپنگلر Oswald Spengler؛ نوشته و. ه. درای W.H. Dray؛

۱۵. ویلهلم دیتلای Wilhelm Dilthey؛ نوشته ه. پ. ریکمن H.P. Rickman؛

۱۶. رابین جورج کالینگوود Rabin George Gallingswood؛ نوشته آلن دونانگان Alen Dounagan؛

۱۷. آرنولد جوزف تونبی Arnold Joseph Tonybee؛ نوشته پاتریک گاردینر Patrick Gardiner؛

این کتاب، مشتمل است بر مجموعه‌ای از مقالات دایرةالمعارف فلسفه، که به سرپرستی پل ادواردز گزینش و انتخاب شده‌اند. مقالات در اصل دایرةالمعارف، به صورت الفبایی منظم شده‌اند؛ اما مترجم، به منظور سهولت استفاده، مقالات را در دو بخش مجزا و تحت عناوین «مباحث و نظریه‌ها» و «فلسوفان بزرگ تاریخ» تدوین کرده است. در پایان هر مقاله، کتاب‌شناسی مفصلی، برای استفاده خواندگانی که مایلند اطلاعات بیشتری در مورد موضوع مقاله داشته باشند، آمده است. مخاطب مقالات خوانندگان متخصص رشته فلسفه تاریخ هستند.

عنوان مقالات ترجمه‌شده به شرح زیر است:

۱. فلسفه تاریخ Philosophy of History؛ و. ه. درای W. H. Dray؛
۲. تبیین تاریخی Historical Explanation؛ رودولف ه. واینگارتنر Rudolph H. Weingartner؛
۳. تاریخ و احکام ارزشی History Value Judgment؛ و. ه. درای W. H. Dray؛
۴. نظام‌های نظری تاریخ Speculative Systems of History؛ پاتریک گاردینر Patrick Gardiner؛
۵. جبرگرایی در تاریخ Determinism in History؛ و. ه. درای W. H. Dray؛
۶. ماتریالیسم تاریخی Historical Materialism؛ ه. ب. اکتن H. B. Acton؛
۷. کل‌گرایی و فردگرایی در تاریخ Individualism in History؛ و. ه. درای W. H. Dray؛
۸. کل‌گرایی و فردگرایی در تاریخ Individualism in History؛ و. ه. درای W. H. Dray؛

۱. نویسنده مقاله «فلسفه تاریخ» برآن است تا دو شاخه «فلسفه

**فیلسوفان و مورخانی که دارای
ذهنیت فلسفی هستند به تحقیق
در ساختاری می پردازند که چنین
تبیین‌هایی واجد آن هستند یا باید
دارای آن باشند**

انتقادی تاریخ» و «فلسفه نظری تاریخ» را با توجه به تئوری‌های گوناگون صاحبان خرد و اندیشه فلسفی، نقد و بررسی کند. به اعتقاد وی: «دو شاخه مختلف: یکی تحلیل فلسفی تاریخ‌نگاری است: توصیف منطقی، عقلانی و معرفت‌شناختی آنچه که مورخان انجام می‌دهند و دیگری کوششی است برای کشف معنا و مفهومی در سیر و روند کلی رویدادها و ماهیت عمومی فرایند تاریخی که فراتر از عقلانیتی است که کار و پژوهش متداول تاریخی می‌تواند به آن دست یابد. در ادبیات معاصر معمولاً به این دو شاخه به ترتیب به عنوان فلسفه انتقادی و فلسفه نظری تاریخ اشاره می‌شود»^۱.

۲. در مقاله بعدی مسأله «تبیین تاریخی»، که برای نخستین بار در نیمه دوم قرن نوزدهم مطرح شده است، از دیدگاه‌های مختلف تحلیل و بررسی می‌شود. به اعتقاد نویسنده مقاله، «یکی از وظایفی که مورخان خود را به انجام آن متعهد می‌دانند تبیین علت رویداد حوادثی است که به پژوهش در آنها می‌پردازند. چرا آنتی‌ها به گونه‌ای فاجعه‌بار در سیسیل شکست خوردند؟ چرا دولت‌های ملی از درون فئودالیسم اروپایی غربی ظهور کردند؟ چرا مستعمرات آمریکا علیه انگلیس در دوره جرج سوم سر به شورش بر داشتند؟ ... فیلسوفان و مورخانی که دارای ذهنیت فلسفی هستند به تحقیق در ساختاری می‌پردازند که چنین تبیین‌هایی واجد آن هستند یا باید دارای آن باشند»^۲.

۳. مقاله سوم نیز به موضوع «تاریخ و احکام ارزشی» از نظرگاه‌های مختلف می‌پردازد. نویسنده، مقاله را با این پرسش آغاز می‌کند که «این... که آیا تاریخ به عنوان یک علم یا نوعی از پژوهش مستلزم بیان احکام ارزشی است هنگامی مطرح می‌گردد که ادعای آن مبنی بر این که «علمی» است مستقل، مورد تردید قرار گیرد. زیرا به طور عمومی، این فرض از امور بدیهی پژوهش علمی است؛ که نتیجه‌گیری‌ها نباید مشتمل بر احکام ارزشی پژوهشگر یا مبتنی بر آنها باشد، در حالی که تبیین‌هایی را که ما در کتاب‌های تاریخی می‌یابیم معمولاً به نظر می‌رسد که کاملاً دارای بار ارزشی است»^۳. نویسنده در ادامه به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا تأثیر و دخالت احکام ارزشی در پژوهش تاریخی ضروری است یا نه؟ به عبارت دیگر «آنچه فیلسوف تاریخ می‌خواهد بداند این است، که آیا احکام ارزشی در بطن

ساختار پژوهش تاریخی مدخلیت دارد یا نه؟»^۴.

۴. در مقاله چهارم مسأله «جبرگرایی در تاریخ» نقد و بررسی قرار شده: «تأمل فلسفی در باب تاریخ همواره متأثر از اندازه و میزان محدودی بوده است که بر اساس آن به نظر افراد و گروه‌ها قادر بوده‌اند جریان رویدادها را به سود اهداف خود تغییر دهند. حداقل در مورد برخی رویدادها به نظر می‌رسد نوعی ضرورت محتوم و تغییرناپذیر - اجتناب‌ناپذیری یا گریزناپذیری - در زمینه آن چه که رخ می‌دهد، وجود دارد»^۵. معنای اولیه مفهوم جبرگرایی آن است، که رویدادها «بنا بر تقدیری ناشناخته» رخ می‌دهد، مفهومی که هم برای یونانیان و هم اندیشه شرقی آشنا است. آن چه جبرگرایی انکار می‌کند قدرت و کفایت منع‌کننده اعمال هر کس قبل از رویدادها مقدر است. این نظریه را نباید با «تقدیرگرایی» یکی دانست؛ زیرا نظریه اخیر قائل به این است که برخی امور در هر صورت به وقوع می‌پیوندند، و نه آن که همه چیز بنا بر ضرورت رخ می‌دهد»^۶.

نویسنده در این مقاله نظریه‌های گوناگون جبرگرایان تاریخی را نقد و بررسی و «انتقادات به جبرگرایی» را نیز تحلیل و ارزیابی کرده داده است.

۵. مقاله بعدی که با عنوان «نظام‌های نظری تاریخ» به نگارش در آمده، موضوعاتی هم چون «نظریه‌های غایت‌شناختی، نظریه‌های علمی و نظریه‌های ادواری» تاریخ را نقد و ارزیابی کرده است.

در مقاله دیگری با عنوان «کل‌گرایی و فردگرایی در تاریخ و علوم اجتماعی»، «تقابل بین کل‌گرایی و فردگرایی در تاریخ و علوم اجتماعی»، به عنوان یک موضوع روش‌شناختی

ارائه شده است. به کلی‌ترین بیان، پرسش این است که آیا ما باید شرایط و رویدادهای عظیم و فراگیر اجتماعی را صرفاً به عنوان مجموعه‌ها یا پیکره‌های کلی افعال، نگرش‌ها، روابط و مقتضیات زنان و مردانی که در آن‌ها شرکت داشتند و لذت می‌بردند، فرض کنیم یا نه. فردگرایان به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهند. کل‌گرایان روش شناختی... مدعی هستند که پدیده‌های اجتماعی را می‌توان در سطح تحلیل مستقل و گسترده خاص خود مطالعه کرد. آنان می‌گویند: «کلیات تاریخی و نه اجزا و عناصر انسانی آنها، افراد واقعی تاریخی هستند»^۷.

۶ در مقاله «ماتریالیسم تاریخی»، نظریه‌های مارکس و انگلس که جزء تعالیم مارکسیسم - لنینیسم شد و دیدگاه‌های مخالفان آن‌ها بررسی و ارزیابی قرار شده است.

بنابر ماتریالیسم تاریخی، ساختار جامعه و تکامل تاریخی آن به واسطه «شرایط مادی حیات» یا «شیوه تولید ابزار مادی هستی اجتماعی» تعیین می‌شود.^۸

مارکس واژه «مادی» را برای نشان دادن نوعی تقابل با آن چه که آشکارا یا به طور ضمنی ماوراءطبیعی، مابعدالطبیعی یا نظریه‌پردازانه است، به کار برد. او بر این باور بود که می‌توان نوعی دانش عمومی در باب جامعه بشری تنها از راه توصیف و تبیین جامعه براساس اصول تجربی بنا کرد.^۹

۸ در مقاله بعدی که «نظریه نقش مردان بزرگ در تاریخ» نام دارد، نظریه‌های موافق و مخالف با موضوع یاد شده، ویژگی‌های نظریات مردان بزرگ، و انواع نظریه‌های مردان بزرگ تحلیل و ارزیابی شده است.

هر نوع تعمیمی را که بر نقش و اهمیت تاریخی افراد برجسته انسان تأکید کند، می‌توان «نظریه مردان بزرگ تاریخی» نامید.^{۱۰}

نویسنده در ادامه بحث «انواع نظریه‌های مردان بزرگ» می‌گوید: از یک سو گفته‌اند که مردان بزرگ علت اصلی (حرکت) تاریخ هستند. از سوی دیگر عقیده بر این است که مردان بزرگ مظهر، تجسم، «عصاره» یا نماینده جنبش‌ها یا ادوار تاریخی هستند؛ حاصل اینکه تنها با شناختن این افراد و شخصیت‌های اسوه می‌توان به شناخت تاریخ دست یافت. این دو دیدگاه گاهی با هم جمع می‌شوند، مانند این قول هگل که قهرمان «به زمانه

کل‌گرایان روش‌شناختی مدعی هستند که پدیده‌های اجتماعی را می‌توان در سطح تحلیل مستقل و گسترده خاص خود مطالعه کرد. آنان می‌گویند: «کلیات تاریخی و نه اجزا و عناصر انسانی آنها، افراد واقعی تاریخی هستند»

خود فعلیت می‌بخشد» لیکن لازم نیست که تأثیر و توانایی مردان بزرگ، دیگران را وادارد که مانند او فکر، احساس و عمل کنند.^{۱۱}

۹ در مقاله نهم با عنوان «تاریخ‌گرایی» منتشر شده، معنای «تاریخ‌گرایی و مسائل آن» از دیدگاه ترولتس، مانهایم، ماینکه و کروچه بررسی و تحلیل شده است.

تاریخ‌گرایی حاکی از نوعی کاربرد نادرست معرفت تاریخی و خلط و آشفتگی اندیشه در زمینه مسائلی که قابل پاسخ‌گویی از طریق چنین معرفتی بودند، گردید.^{۱۲}

نویسنده مقاله فوق‌الذکر به این نتیجه می‌رسد که «تاریخ‌گرایی بر این باور است که فهم و شناخت درست ماهیت هر چیز و ارزیابی درست و صحیح ارزش آن از راه بررسی جایگاه آن و نقشی که در فرآیند پیشرفت و تکامل ایفا کرده، امکان پذیر است.^{۱۳}»

به عبارت دیگر «تاریخ‌گرایی مشتمل بر نوعی الگوی تکوینی تبیین و کوشش برای بنا کردن همه تبیین‌ها بر ماهیت خود، فرآیند تاریخی است.^{۱۴}»

۱۰ در مقاله بعدی که «تکوین روحی» نام دارد، نویسنده این مقوله را در «سنت آلمانی»، نظریه دیلتای، انتقادهای پوزیتیویستی و نمایندگان «علوم روحی» نقد و بررسی کرده است.

معمار اصلی این نظریه که می‌توان گفت به طور جدی علوم روحی را از علوم طبیعی تمیز داد، ویلهلم دیلتای بود. نظریه او بعداً توسط شاگردانش تکامل یافت و نظام گسترده‌تری پیدا کرد. به عقیده دیلتای «موضوع پژوهش علوم طبیعی، عالم طبیعت

مارکس واژه «مادی» را برای نشان دادن نوعی تقابل با آن چه که آشکارا یا به طور ضمنی ماوراءطبیعی، مابعدالطبیعی یا نظریه پردازانه است، به کار برد. او بر این باور بود که می‌توان نوعی دانش عمومی در باب جامعه بشری تنها از راه توصیف و تبیین جامعه براساس اصول تجربی بنا کرد

است؛ موضوع پژوهش علوم روحی، عالم انسانی است که روح در آن رسوخ و سریان دارد...^{۱۵}.
تقسیم‌بندی حوزه معرفت به علوم طبیعی و علوم روحی صرفاً نوعی طبقه‌بندی نیست. پذیرش این موضوع ما را به شیوه‌ای از نگاه کردن به عالم انسانی و کاربرد برخی روش‌های پژوهش موظف می‌کند.

۱۱. در مقاله یازدهم که «اندیشه پیشرفت یا ترقی» نام دارد، مسائل مربوط به تاریخ اندیشه پیشرفت، تحلیل اندیشه پیشرفت، پیشرفت اجتماعی و اخلاقی، بهای سنگین پیشرفت، حقانیت ملاک‌های اخلاقی و پیشرفت به عنوان یک ملاک اخلاقی نقد و بررسی شده‌اند.

ریشه‌های اعتقاد به پیشرفت را می‌توان در آثار دو سخن‌گوی بزرگ علم جدید، **بیکن و دکارت**، باز یافت. اندیشه پیشرفت بیانگر نوعی اصل جهت‌دهنده به رفتار عقلی و اجتماعی است و به انسان‌ها می‌آموزد که با دیده انتقادی به همه ترتیب‌های اجتماعی نگاه کنند و هر نوع ادعایی را مبنی بر این که راه حل همه مسائل بشری در نهایت کشف شده یا باید آن‌ها را حل ناشده به حال خود باقی گذاشت، نفی کنند. از این رو، اندیشه پیشرفت بیانگر کاربرد اجتماعی این اصل است که باید راه بحث و پژوهش را باز نگاه داشت. بدین معنا، به نظر می‌رسد اندیشه پیشرفت، باوری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر برای گونه‌ای تمدن آزاد منشانه است.

۱۲. در مقاله آخر از بخش اول، «جامعه‌شناسی معرفت» از دیدگاه‌های گوناگون تحلیل و ارزیابی شده. جامعه‌شناسی

معرفت به بحث در باب این موضوع می‌پردازد که آیا مشارکت انسان در حیات اجتماعی تأثیری بر معرفت، اندیشه و فرهنگ او دارد یا نه و اگر تأثیر دارد، این تأثیر از چه نوعی است. اگرچه اصطلاح «جامعه‌شناسی معرفت» در قرن بیستم باب گردید، لیکن اصل و منشأ این رشته علمی به زمان‌های بسیار دور باز می‌گردد.

نویسندگان شش مقاله بخش دوم نیز، زندگی‌نامه (بیوگرافی)، آثار، آرا و اندیشه‌های فلسفی فیلسوفان بزرگ تاریخ «جیامبا تیستا ویکو، یوهان گوتفرد هردر، ویلهلم دیلتای، اسوالد اشپنگلر، رایین جورج کالینگوود و آرنولد جوزف توین‌بی» را اگرچه به اختصار و فشرده، اما با ارائه اطلاعات مفید و ارزنده‌ای مورد نقد و ارزیابی کردند، ضمن آن که خواننده نیز با چارچوب فکری متفکران یاد شده، آشنا خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. فلسفه تاریخ؛ مجموعه مقالات از دایرةالمعارف فلسفه؛ به سرپرستی پل ادواردز؛ ترجمه بهزاد سالکی؛ تهران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۱۳۷۵؛ ص ۳.
۲. همان؛ ص ۳۳.
۳. همان؛ ص ۵۱.
۴. همان؛ ص ۶۹.
۵. همان؛ ص ۶۹.
۶. همان؛ ص ۷۰.
۷. همان؛ ص ۱۰۷.
۸. همان؛ ص ۱۲۹.
۹. همان؛ ص ۱۳۰.
۱۰. همان؛ ص ۱۶۳.
۱۱. همان؛ ص ۱۸۳.
۱۲. همان؛ صص ۱۷۹ - ۱۸۰.
۱۳. همان؛ ص ۱۸۶.
۱۴. همان؛ ص ۱۸۸.
۱۵. همان؛ ص ۱۹۹.